



*
عبدالله صلواتی



لطائف الاعلام فی اشارات اهل الالهام

بود^۹ و^۸ و این اثر همان اصطلاحات صوفیه کاشانی است. این عارف بزرگ، فرهنگ اصطلاحات دیگری را تدوین نمود که به نظر خودش مشتمل بر اسرار علوم لدنی و معارف ربّانی و مسایل غامض است که تنها کمال و مقربین، آن هم به توفیق الهی، قادر به فهم آن خواهند بود^{۱۰}. وی در لطائف الاعلام فی اشارات اهل الالهام - که در کشف الظنون با نام اهل الافهام ضبط شده^{۱۱} - در یک حوزه‌ی گسترده به شرح و تفصیل اصطلاحات کتب عرفانی خویش و دیگر عرفا می‌پردازد، به طوری که صاحب الذریعه^{۱۲}، اصطلاحات صوفیه کاشانی را مختصری از لطائف الاعلام می‌داند، اما لطائف با همه گستردگی‌اش، تنها به شرح واژه‌های کلیدی و مهم می‌پردازد^{۱۳}.

علی‌رغم گستردگی و جامع بودن لطائف الاعلام، کتاب اصطلاحات صوفیه کاشانی، از شهرت بیشتری برخوردار است، که از جمله دلایل شهرت آن عبارتند از:

۱) عدم شفافیت اسناد این کتاب به کاشانی؛ از آن جهت که گاهی لطائف الاعلام به صدرالدین قونوی و زمانی به فرغانی و گاهی به مولفان مجهول دیگر استناد داده می‌شد.

۲) وجود کتابی از ابن عربی با عنوانی نزدیک به عنوان این کتاب، به نام الاعلام با اشارات اهل الافهام، که در مجموع رسائل ابن عربی در حیدرآباد دکن چاپ شده است.

۳) اختلاط عنوان کتاب با عناوین دیگر به نحوی که برخی آن را در زمره کتب موعظه به شمار می‌آوردند^{۱۴}.

کتاب لطائف الاعلام، به وضوح حکایت از تعبیر، تبویب و تنظیم در تألیف دارد و نیز از گستردگی علمی مؤلف و وقوف کامل او در تبیین اصطلاحات عرفانی خبر می‌دهد. وی در این کتاب از اعتقاد محکم خویش به شریعت سخن می‌گوید، برخلاف برخی از عارفان که با داشتن حقیقت،

شیخ کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی از اکابر صوفیه و از مشایخ مسلم و اربابان مکرم وادی حقیقت و پوینده راه حق و یکی از عرفای بنام ایران زمین است. وی در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم می‌زیسته است. سال وفات او را صاحب کشف الظنون^{۱۵} ۷۳۰ هـ. ق و بنا بر گفته‌ای ۷۳۵ هـ. ق می‌داند^{۱۶}. در الذریعه نیز، در یک جا سال وفاتش ۷۳۰ هـ. ق^{۱۷} و در جای دیگر، ۷۳۵ هـ. ق^{۱۸} ذکر شده است؛ مصحح لطائف الاعلام (چاپ تهران) سال عروجش را ۷۳۶ هـ. ق می‌داند.

نام و نسب او در کشف الظنون چنین آمده: «عبدالرزاق بن جمال‌الدین احمد کمال‌الدین ابن ابی‌الغنائم الکاشی الصوفی»^{۱۹}. او پیرو و حامی مکتب ابن عربی و از مفسران برجسته آن به شمار می‌آید. از معاصران وی شیخ مسعود بن عبدالله انصاری، نجم‌الدین محمود اصفهانی، عزالدین محمود کاشانی، علاء الدوله سمنانی، ظهیرالدین عبدالرحمان، سعیدالدین محمد بن احمد فرغانی را می‌توان نام برد^{۲۰} و^{۲۱}.

اساتید وی نورالدین عبدالله نطنزی، مولانا شمس‌الدین کیشی، شیخ صدرالدین روزبهان، شیخ ظهیرالدین عبدالرحمن، شیخ اصیل‌الدین عبدالله، ناصرالدین ابوحامد و شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی بوده‌اند^{۲۲}.

سخنی درباره لطائف الاعلام فی اشارات اهل الالهام

ملاً عبدالرزاق کاشانی به دلیل تجربه زیادی که در متون عرفانی داشت و با اصطلاحات و اشارات آنها به خوبی آشنا بود، پس از اتمام شرح کتاب منازل السائرین و شرح فصوص الحکم ابن عربی و تأویلات قرآن کریم، به درخواست عالمان علوم رسمی که آشنایی چندانی با این اصطلاحات نداشتند، اقدام به شرح اصطلاحاتی نمود که در کتب مذکور بیان نشده

* دانشجوی کارشناسی ارشد الهیات و فلسفه اسلامی

اعتنایی به شریعت نمی‌کنند. وی حتی علم شریعت را قشری برای علم طریقت و عهده‌دار صیانت از علم طریقت می‌داند و طریق صاحب طریقتی را که حق شریعت را ادا نکرده باشد، هوس آلود و مشحون از وسوسه می‌داند، (ر. ک به اصطلاح ۱۱۹۳) و در جای دیگر (ر. ک. به اصطلاح ۸۹۴) شیخ و طبیب ارواح را کسی می‌داند که علاوه بر علم طریقت و حقیقت، بر علم شریعت نیز واقف باشد. (ر. ک به اصطلاح ۸۲۴ و ۸۹۴) حتی در حوزه اخلاق بر این باور است که انصاف به حسن خلق متوقف بر معرفت به علم شریعت می‌باشد به طوری که اگر اخلاق کسی بر وفق شریعت نباشد، شایسته آراسته شدن به خلق نیکو نخواهد بود؛ اگر چه تکمیل حسن خلق در بستر علم طریقت تأمین می‌شود. (ر. ک اصطلاح ۶۱۵)

بیان ویژگی‌ها و مختصات اثر

اصطلاحات در این اثر بر اساس حروف الفبا مرتب شده‌اند به نحوی که هر یک از حروف، یک باب را تشکیل می‌دهد، مثلاً باب الف، باب ب، و ... و در هر باب، حروف اول و دوم به ترتیب الفبایی ردیف شده‌اند^{۱۵}، که مؤلف، خود نیز در مقدمه‌اش بر لطائفه بدان تصریح می‌کند، اما مصحح پنداشته که نویسنده در تمامی حروف چنین تعهدی کرده است؛^{۱۶} همچنین تمامی اصطلاحات در آغاز کتاب بدون توضیح و شرح ذکر شده‌اند.

نویسنده در برخی موارد به توضیح چند اصطلاح مختصر در یک باب اکتفا می‌نماید، برای نمونه در باب الضاد، تنها به دو اصطلاح «الضنائن و الضناء» بسنده می‌کند. و در باب الدال فقط به پنج اصطلاح اشاره می‌نماید در حالی که مصطلحات فراوانی از صوفیه در این ابواب موجود است.

نویسنده در توضیح اصطلاحات، کلمات و جملاتی که قبلاً مطرح شده، با عباراتی نظیر «کما عرفت ذلك» به ماقبل ارجاع می‌دهد و مصحح نیز نشانی صفحه آن را ذکر می‌نماید. و نیز اگر یک اصطلاح را بیان نکرده اما برای شرح اصطلاحی دیگر بدان نیازمند است، با عباراتی چون «التي ستعرفها فی باب کذا» و «سیاتی فی باب کذا» به ما بعد ارجاع می‌دهد، که این امر نشانگر اشراف کامل نویسنده بر کل اثر و نیز نظامند بودن آن است. گاهی برای یک واژه، متعلقات و توابعی وجود دارد که نویسنده در بسیاری از موارد، انشعابات حاصل از آن توابع را بیان می‌کند و هر یک را به طور جداگانه مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. برای مثال اصطلاح ۴۴۷ (الجمع) را با فروعی از قبیل: جمع الجمع، جمع الفرق، جمع التفرقة، جمع تفرقة العامة، جمع تفرقة الخاصة، جمع تفرقة الخاصة الخاصة و جمع تفرقة خلاصة خاصة الخاصة، مطرح می‌کند.

در این اثر در بسیاری از موارد به کتب ابن عربی - به ویژه فصوص الحکم و فتوحات - استناد می‌کند و نیز به طور فراوان از منازل السائرین

خواجه عبدالله انصاری سخن می‌گوید و او را به عنوان شیخ الشیوخ می‌ستاید، همچنین اشعار ابن فارض و ابن عربی به صورت چشمگیری مشاهده می‌گردد.

در برخی موارد، نویسنده قبل از تعریف اصطلاح به توضیح لغوی آن می‌پردازد، به عنوان مثال در اصطلاح ۶۶ «اسم» را به «معرف ذات شیء» تعریف نموده و اصل و ریشه آن را از «سمو» معرفی می‌کند. (ر. ک اصطلاح ۶۰-۲۵۶) مؤلف از نظر نحوی نیز به توضیح کلمه مربوط همت می‌گمارد، به طور مثال در اصطلاح ۶۶ «اسم» را از دیدگاه اهل لغت امری در مقابل فعل و حرف می‌داند. گاهی به بیان معانی فلسفی برخی اصطلاحات می‌پردازد، برای مثال در اصطلاح ۶۰ (اراده) می‌گوید: در اصطلاح ارباب نظر عقلی، اراده عبارت است از اولین حرکت نفس به سوی استكمال توسط فضایل و از این رهگذر، از قول شیخ الرئیس در باب اراده مدد می‌جوید. در پاره‌ای موارد ابتدا اصطلاحات عرفانی کلمه را بیان می‌کند و سپس به تبیین آن کلمه از دیدگاه فلاسفه می‌پردازد.

همچنین گاهی یک اصطلاح را از چشم اندازه‌های مختلف - فلسفی، کلامی و عرفانی - مطرح می‌کند، برای نمونه در اصطلاح ۱۴۷ حقیقتی را که اغمض المسائل است، به اصطلاح حکما، ماهیت، و در لسان متکلم، شی ثابت و معدوم ممکن و در زبان رایج عرفا، عین ثابت می‌داند.

در برخی مواقع سرّ تسمیه اصطلاحات را ذکر می‌فرماید، مثلاً در اصطلاح ۷۶۳ (السرّ المصون) می‌گوید: مراد از آن غیب هویت ذات است که به علم ما در نمی‌آید، بنابراین ذات الهی، سرّی است که از ادراک و احاطه ما مصون است. گاهی اصطلاح واحد را از دیدگاه عرفا متعدد بیان کرده و آنگاه نظر خویش را با واژه «و اعلم» مطرح می‌کند. به طور مثال در اصطلاح ۱۱۸۶ (قبض) پنج قول از اهل الله را طرح نموده و سپس رأی خویش را بیان می‌کند.

مؤلف گاهی یک اصطلاح را با یک اشاره بیان می‌کند و زمانی در سطر واحد و یا چند سطر از آن سخن می‌گوید و گاهی در چندین صفحه، آن را مورد بحث قرار می‌دهد و معمولاً تفصیل گفتار خود را با کلماتی چون «و تقریره» و «تقریر ذلك» آغاز می‌کند. (ر. ک اصطلاح ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۹ و ۱۱۵۳)

نویسنده علاوه بر بیان ماهیت اصطلاحات به لوازم آن هم می‌پردازد، به طور مثال در اصطلاح ۱۱۶۳ (الفقر التام) که از لوازم آن الهی شدن و قابلیت یافتن برای تجلیات اکمل است، سخن گفته و پس از نقل عباراتی از شیوخ اهل عرفان (إِذَا تَمَّ الْفَقْرُ فَهُوَ اللَّهُ)، رابطه فقر و الله و تلازم آن دو را بیان می‌کند.

گاهی تفصیل گفتارش به سبب ذکر اقسام و شرایط یک اصطلاح و

لَطَائِفُ الْإِعْلَامِ فِي شَارَاتِ هَذَا الْأَمَلِ

لِلشَّيْخِ الْعَارِفِ كَمَالِ الدِّينِ عَبْدِ الرَّزَّاقِ الْكَاشَانِيِّ

(٧٢٦ هـ - ١٠٠٠)

صححه وعلی علیہ

مجید هادی زاده

نظری عرفان را آسان نموده و علاوه بر آن در بخش عرفان عملی، آنچه را عرفا به سختی فراچنگ آورده بودند، با بررسی دقیق قرآنی به راحتی در فضای جامعه اسلامی حاصل می‌آید، چنانکه صائِن الدین ابن ترکه در تمهید القواعد بیان می‌کند: «أَمَّتْ مُحَمَّدٌ (ص) بِأَتَّاسِيَّ بِه حَقِيقَتِي كِه غَايَتِ الْغَايَاتِ اسْتِ وَ بِه لِحَاظِ وُجُودِ وَ رَتْبِه، أَوَّلُ اسْتِ أَمَّا زَمَانًا مُتَأَخَّرِ اسْتِ، تَوَاسُتَه بَيْنِ بَرَاهِينِ عَقْلِي وَ نَقْلِي تَوَافُقِ اِيْجَادِ كُنْدِ وَ اَنْجِه رَا اَكْبَرِ عَرْفَا بِه دِسْتِ نَمِي اُورَدَنْدِ، مَگَرِ پَسِ اَز اِرْتِيَاضِ سَنَگِينِ وَ دَشْوَارِ وَ دَر مَدَّتِ زَمَانِ طَوْلَانِي، بَا مَتَابَعَتِ اَز حَضْرَتِ مُحَمَّدِ (ص) بِه دِسْتِ اُورَدَنْدِ، بِه طَوْرِي كِه اِيْنِ حَقَائِقِ اَكْتُونِ، هِمِ بَرَايِ خَوَاصِ قَابِلِ هَضْمِ اسْتِ وَ هِمِ بَرَايِ تَوَدَّةِ مَرْدَمِ.»^{١٧}

عبدالرزاق کاشانی در این اثر بزرگ عرفانی خویش، از قرآن و احادیث فراوان بهره جسته است. نحوه استفاده از تعبیر قرآنی و روایی در لطائف الاعلام به سه گونه می‌باشد:

١) استقراضی: در این روش یک کلمه یا اصطلاح از منبع خاصی به حوزه دیگری منتقل می‌شود و در معنایی دیگر به کار می‌رود. به عنوان مثال اصطلاح هیولا در عرفان با حفظ مناسبت از فلسفه به قرض گرفته شده؛ به این صورت که هم در فلسفه و هم در عرفان، هیولی به معنای پذیرش است، هیولا در فلسفه به نازلترین موجودی اطلاق می‌شود که مادی و بالقوه است. ولی در عرفان، هیولی بر شریفترین موجود ممکن یعنی نَفَسِ رَحْمَانِي «صادر نخستین» صادق است.

و اصطلاح ١٤٩ (أقول) نیز به همین روش معنا شده است، وی این کلمه را از کریمه «فَلَمَّا افْلَتَ قَالَ اَنْيَ لَا اَحْبَبَ الْاَقْلِيْنَ» (انعام، ٧٦) به قرض گرفته، اما آن را به معنای غیبت ما از حق تعالی دانسته، چون این غیبت نمی‌تواند از ناحیه حق باشد، پرده‌نشین شدن و احتجاب حق حتی به اندازه‌ای بسیار مختصر موجب نابودی خلاق می‌شود؛ یا واژه «استیداع» - که در لطائف ذکر نشده - در قرآن به معنای بازگشتن گاه موقت و گاهی صلب آمده است، (ر. ک آیات انعام، ٩٨ - هود، ١١) اما در عرفان اطوار استیداعیه مطرح است، که در قوس نزول است و از تعیین اول آغاز شده تا عالم ماده جریان دارد، بدین بیان که سالک در این مراحل، حکم خاص هر مرتبه را در آن مرتبه به ودیعت می‌گذارد و از احکام آن مرتبه عاری می‌شود تا به قبول صرف برای پذیرش آثار و احکام اسمایی تایل آید و بدین واسطه برای پیدا کردن کمال و وجود تفصیلی وارد عالم موالید شود.^{١٨}

٢) تفسیری: در این طریق، تفسیری عرفانی از کلمه قرآنی یا روایی ارایه می‌شود، به طور مثال فقر در آیه «وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَ اَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ» (محمد، ٣٨) به معنای شیئی تلقی می‌شود که دارای صفت فقر است. بنابراین فقر در حوزه ذات شیء حضور ندارد و پس از تحقق آن شیء بر آن عارض می‌شود، اما عارف باطن این آیه را به ما نشان داده و می‌گوید این فقر، فقری

توضیح هر یک از آنهاست. مثلاً در اصطلاح ١١٢٨ (فتوت التخلُّق) شش شرط از فتوت تخلُّق را بیان می‌کند.

کاشانی در برخی موارد در بیان اصطلاحات به کلمات اساطین فن، توسل جسته و بعد از آن وجوه احتمالی بیانات بزرگان را مطرح می‌کند؛ برای مثال در اصطلاح ١١٦٩ (الفقییر) گفتاری را از مظفر القرمسینی در مورد فقر مطرح می‌کند، آنگاه از شش بر داشت احتمالی آن سخن می‌گوید. گاهی اقسام یک اصطلاح را مطرح نموده و سپس وجه انحصار آن اقسام را بیان می‌کند (ر. ک اصطلاح ١٢١٩).

و زمانی پس از توضیح یک اصطلاح بیان می‌کند که به چه دلیل این اصطلاح می‌تواند این‌گونه معنا شود و لاغیر، برای مثال در اصطلاح ١٢٥٩ (مبدأ جمع تعینات)، آن را احادیث معرفی می‌کند و دلیل آن را نیز مطرح می‌نماید.

در حوزه زبان بخشیدن به حقایق دریافتی توسط عارف و ترجمه آن به علم حصولی، تأثیر عمیق آیات و روایات به چشم می‌خورد، و لطائف الاعلام از مصادیق اثری است که صبغة قرآنی و روایی و بالأخره اسلامی به خود گرفته است. اصطلاحات و زبان ساده اما ژرف قرآنی، فهم بسیاری از حقایق

است که در حوزه ذات جریان دارد و صفت ذاتی برای خلاق است. (ر. ک اصطلاح ۸۵۳)

۳) نه استقرایی و نه تفسیری: در این روش، عارف سعی می‌کند به جای استفاده از اصطلاحات سلیقه‌ای از تعابیر قرآنی و روایی مدد جوید و معانی چنین اصطلاحاتی در عرفان و قرآن یگانه است؛ برای نمونه در اصطلاح ۶۵ (ارکان کمال) چهار قسم در نظر گرفته شده: ۱) معرفت حق ۲) عمل بدان ۳) معرفت باطل ۴) دوری از آن.

این تعابیر برگرفته از دعای جامع است که در آن مطرح می‌شود: «ارنا الحق و اعنی علی اتباعه، و ارنا الباطل باطلاً و وقفنا لاجتنابه».

نقد اثر

مؤلف، در بیان برخی از اصطلاحات و قابل فهم ساختن آن، موفق نبوده و پل ارتباطی وی با عالمان علم رسمی - که بیان همین اصطلاحات می‌باشد - دچار تزلزل می‌گردد.

بر اهل فن پوشیده نیست که بین پویایی یک نظام علمی - اعم از فلسفی و عرفانی و... - و زبانی گویا و رسا، و به دور از ابهام و بیچیدگی، رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. اما این زبان رسا و کلاسیک، با همه فراز و نشیب در متون فلسفی و عرفانی، گاهی در برخی محورها خود را نشان داده و زمانی حضوری ضعیف داشته و ما تعالی آن را در حکمت متعالیه شاهد هستیم. ملاصدرا به بسیاری از حقایقی که گذشتگان قادر به تفهیم و ارایه آن نبودند و آن را وراء تحمّل معرفی می‌کردند، زبان و اصطلاح داده که به واسطه آن به راحتی می‌توان به حاق واقع رسید. برای نمونه در اصطلاح ۱۶۵، تبیینی از عام بودن وجود عام (نفس رحمانی) ارایه شده که این بیان، تفاوت چندانی با مفهوم عام و کلی منطقی ندارد. و همان‌طوری که در مفهوم کلی، اشتراک مطرح است، نویسنده برای وجود عام نیز به اشتراک قایل است. در حالی که فصل ممیز این دو اشتراک را که ذهنیت و خارجیت است، بیان نکرده است. در حکمت متعالیه به راحتی از اشتراک نفس رحمانی به «کلی سعی» یاد می‌شود. در حوزه فلسفه نیز به طور مثال پیش از ملاصدرا تقدّم و تأخّر و شدّت و ضعف وجود را «کالمقومین»^{۱۹} برای وجودات می‌دانستند؛ آنها واقف بر این نکته بودند که وجود، جزء ندارد تا ذاتی داشته باشد. اما در حکمت متعالیه از تقدّم و تأخّر به عنوان معقولات ثانی فلسفی سخن گفته می‌شود که از حیثیات انباشته بوده و هویت متن را نشان می‌دهد. و بنابر طریقه قوم، اتصاف آن در خارج و عروض آن در ذهن است و به نظر ملاصدرا، هم اتصاف آن در خارج است و هم عروض آن. بزرگان از صحف عرفانی به تفسیر انفسی قرآن یاد می‌کنند. و همان

طوری که قرآن، آیات محکم و متشابه دارد، عرفان نیز چنین است. و بنابر موازین عرفانی، باید برخی از اصطلاحات و بیانات عرفا را از محکّمات شمرد و برخی دیگر را در دسته متشابهات جای داد. و دوّمی را به کمک اولی تفسیر کرد. برای نمونه مؤلف در اصطلاح ۲۵۱، حکم به باطل بودن ما سوی‌الله می‌نماید و باطل را عدم می‌داند. بنابراین می‌توان گفت ما سوی‌الله، معدوم هستند در حالی که وجدان و فطرت بیدار هر انسانی به تحقق و موجودیت عالم امکان، معترف است. پس در حلّ این تعارض یا تبیین این امر باید گفت: عالم کثرات نزد حکیم مشهود است و حق تعالی معقول؛ بدین معنی که در فلسفه، حق تعالی باید اثبات شود، اما نیازی به اثبات کثرات و استدلال بر وجود آن نیست و این در حالی است که در چشم انداز عارف، حق تعالی مشهود است و عالم معقول، چرا که بر اساس اصل رصین وحدت شخصیه و با توجه به آیات قرآنی: «اینما تولّوا فثمّ وجه الله» (بقره، ۱۱۵)، «و اعلم انّ الله یحول بین المرء و قلبه» (انفال، ۲۴)، همه عالم را حق پر کرده و با این صمدیت و پری، جایی برای غیر نمی‌ماند. از سوی دیگر، ما به فطرت و حکم ضروری می‌یابیم که غیر و کثراتی هم در کار است. اما نحوه تقرر این غیر چگونه است؟ آیا موجودی است مابین با وجود حق؟ یا این که موجودی ضعیف است و بین او و خدایش رابطه تشکیکی برقرار است؟ یا این که هیچ‌کدام از این امور نیست، بلکه اساساً وجود دوّمی در کار نیست و هر آنچه هست، ظهور حق و تجلیات اوست. و این گونه هم نیست که این تجلیات بوج، معدوم و باطل باشند، بلکه دارای نفس الامر بوده و همگی به حیثیت تقییدیه حق موجودند، اما نه به وجودی اصیل؛ بلکه به وجود مجازی و نه به مجاز عرفی، بلکه به مجاز عرفانی، و ماهیت نیز موجود است به نحو مجاز در مجاز. به همین دلیل بزرگان گفته‌اند: عالم بتمامه خیال اندر خیال است. بنابراین تحقق و نفس الامر داشتن ممکنات اصل محکم بوده ولی باطل بودن و معدوم بودن کثرات، اصل متشابهی است که باید طبق آن محکم تفسیر شود. به دیگر سخن، ممکنات در حدّ ذات خویش باطل و معدوم‌اند، اما در نسبت با حق و حیثیت تقییدیه حق موجودند، یعنی معدوم بالذات و موجود بالغیراند.

تأویل و ارجاعات این چنینی به اصول و محکّمات توسط خود مؤلف نیز صورت پذیرفته، به طور مثال، وی در اصطلاح ۱۴۷ اقوال متعدد عرفا را به یک اصل ارجاع می‌دهد، بدین بیان که در باب وجود ممکنات برخلاف قواعد عقلی علمای رسمی بر این پاور است که ممکنات همان اعیان ثابت‌اند از لاً و ابداء و این امری لایتغیر است. بنابراین کثرات امکانی، هیچگاه از کتم عدم بیرون نیامده و لباس وجود نمی‌پوشند؛ بلکه زینت وجود فقط برای حق تعالی است. نویسنده این نظر را عقیده عارف کامل می‌داند ولی اگر از اهل الله حکم به مخالفت با چنین امری سر زند و عارفی، ممکنات را موجود بداند،

باید بدانیم که وجود این ممکنات به معنای ظهور حق به احکام ممکنات است و در واقع این حق است که وجود دارد. یا اینکه مخالفت آن عارف را ناشی از ذوق مقیدش بدانیم از این رو صاحب لطائف الاعلام وجود ممکنات را در لسان برخی عرفا یک امر متشابه تلقی کرده و آن را به یک اصل محکم - تجلی حق به احکام کثرات - ارجاع می‌دهد.

نقد و ارزیابی تصحیح

الف - نقاط قوت تصحیح

ارایه فهرست آیات، احادیث قدسی، اخبار نبوی، احادیث انبیاء و ائمه معصومین (ع) و نیز نصوص عرفا، قواعد و احکام، اشعار، فهرست اعلام، اسامی کتاب‌ها و جماعات و امکنه، نصوص لغوی و حکمی و کلامی و تاریخی و طبیعی و طبی، و همچنین مصادر تحقیق، از نقاط قوت این تصحیح می‌باشد که مصحح با حوصله فراوان و دقت زیاد، فهرست جامعی را در پایان این کتاب ارائه داده‌اند.

همچنین مطالبی را که نیاز به ارجاع داشته، منابع و مصادرشان به طور دقیق و منظم ذکر شده و حتی گاهی برای یک مطلب از چندین مرجع بهره گرفته شده است^{۲۱}، که این، نشان از سعه علمی مصحح دارد و نیز وی از مطالب مورد جستجویی که مرجع آنها را پیدا نکرده است، یاد می‌کند و بدین ترتیب در روند تحقیق و تصحیح از نیافته‌های خویش نیز خبر می‌دهد، که این امر به محقق دیگر کمک می‌کند تا در مصادر دیگری به دنبال مطلوب باشد و همچنین بر حس اعتماد خواننده می‌افزاید^{۲۲}.

ب) کاستی‌های تصحیح

۱. اشکالات ادبی (نحوی و صرفی)

آنچه مصحح در تصحیح نسخه باید بدان اهتمام داشته باشد، احیای درست یک اثر گرانبها و میراث ارزشمند است، بنابراین آنچه به لحاظ سیاق سخن در متن - که قبلاً از آن سخن گفتیم - به اعتبار ادبی یا به هر دلیل دیگر درست تشخیص داده شده، باید در متن قرار گیرد و مابقی در پاورقی یا پایان کتاب ذکر شود و چه بسا نسخه‌هایی که در دسترس اند، همگی یک واژه یا جمله را به درستی بیان نمی‌کنند؛ در این صورت باید مصحح با زیرکی تمام این نقصان را جبران کند و متنی صحیح به خواننده ارائه دهد. در تصحیح این کتاب ما با اشکالات فراوان صرفی و نحوی مواجهیم و این امر، موجب آن می‌شود که کتاب حاضر غلط‌های زیادی داشته باشد.

۱-۱. اشکالات صرفی

در اصطلاح ۶۳۲ آمده است: «کنا حروفاً عالیاتاً لم نقل». چنان که می‌دانیم عالیات، جمع مونث سالم بوده و نصب و جر آن به جر می‌باشد، بنابراین صحیح آن عالیات می‌باشد. و نیز در صفحه ۲۸۸ آمده است: «فان لم یتعدی فذلک»، لم از حروف جازمه است، و فعل مضارع را مجزوم می‌کند، حال اگر حرف آخر علّه باشد آن حرف باید حذف شود، بنابراین صحیح این کلمه لم یتعد می‌باشد.

۱-۲. اشکال نحوی

در اصطلاح [۲] آمده است: «... کان - علیه الصلاة والسلام - هو أبا للأرواح» در تصحیح این جمله، «هو» اسم پنداشته شده و اب خبر کان، در حالی که آن «هو» که در تقدیر است و علیه الصلاة والسلام متعلق به اوست، اسم کان بوده و جمله اسمیه «هو ابو الارواح» خبر آن می‌باشد، بنابراین به جای «أبا» باید «أبو» آورده شود.

۲. عدم استعمال روش واحد در ویرایش صوری متن و به کاربردن

علائم هجایی

۱-۲. استفاده از ویرگول

برخی اوقات، از ذکر اقسام یا موارد، ویرگول آورده و سپس حرف عطف واو و یا ... را به دنبال آن ذکر می‌کند. به عنوان مثال در اصطلاح ۴۹۵ آمده است: «... هی: [۱]: الحی، و [۲]: العالم، و». اما در مواردی مشابه، از آوردن ویرگول خودداری نموده و بلافاصله پس از بیان اقسام، حرف عطف واو یا ... می‌آورد. مثلاً اصطلاح ۵۱۳: «... هی: [۱]: الخوف و [۲]: الحزن و». و یا این که گاهی در یک متن این دو روش را به طور توأم به کار می‌برد. برای مثال اصطلاح ۷۴۱: «... کما بین الغفار و المنتقم، و الضار».

۲-۲. استفاده از توضیح نما

در برخی موارد پس از افعال «یعنی» و «یسمی» و متعلقات آنها، توضیح نما (:) ارائه می‌شود و در مواردی دیگری رعایت نمی‌شود. مثال: در اصطلاح ۱۲۰۵ و ۱۲۰۸ و ۱۲۴۵ توضیح نما برای آنها ذکر نشد ولی در اصطلاح ۱۱۳۰ آمده است: «و یعنی به: تعدد...»، که موارد اختلاف این چینی به طور فراوانی در متن دیده می‌شود.

ارائه توضیح‌نما قبل از خبر لازم نیست، اما اگر چنین امری - ارائه توضیح نما قبل از خبر - ضرورت یافت، باید این ضرورت در همه جا پیاده شود، که چنین نیست. مثال ۱: اصطلاح ۳۴۶: «... التی هی: الکلام و البصر والسمع ... مراتب الظهور التی هی اللسان و العین...»

مثال ۲: در اصطلاح ۳۵۳ که پنج «تسمیه» در آن به کار رفته، سه بار متعلق تسمیه را بدون توضیح‌نما ذکر می‌کند و دوبار پایانی را همراه با توضیح نما بیان می‌کند: «... فأمّا تسمیته بالمرتبة الثانية فلکونه ... أما تسمیته بالمرتبة الالهوية فذلک ... أما تسمیته بالنفس الرحمانی فذلک ...»

أما تسميته بعالم المعاني: فلتحقق ... أما تسميته بحضرت الارتسام : فلاجل ...» .

۲-۳ . استفاده از گیومه

مصحح محترم متعلق «سَمَى» را به سه نحو ارائه می‌دهد: یکی این که حرف جر باء و متعلق با هم در گیومه باشند مثل: اصطلاح ۲۹۶ «... یَسْمَى «بالجمع»...» و دیگر آن که تنها متعلق، داخل گیومه باشد مانند: اصطلاح ۲۵۸ «... یَسْمَى بِ «الاکبر»» و سوم آن که نه حرف جر باء در گیومه باشد و نه متعلق، مثل: اصطلاح ۲۶۳ «... و تَسْمَى البرزخية الادنى بِ: البرزخية الكبرى...»

۲-۴ . جاگیری حروف در متن

حرف عطف واو در متن باید یا به طور کلی قبل از اقسام ذکر شود و یا بعد از آن، نه این که در یکی بعد و در دیگری قبل از آن به کار رود، یا این که در یکی اصلاً استعمال نشود، اما در دیگری قبل و بعد کلمه آراسته به واو باشد.

مثال: در اصطلاح ۶۵۴ آمده است: «... ثلاثة: [الف]: ذاتية [ب]: و وصفية [ج]: فعلية...»

۲-۵ . عدم توجه به سیاق سخن در متن در استفاده از علائم

در اصطلاح ۱۲۵۹ چنین آمده است: «فأنه يجب أن يكون مسبوقةً بوحدة لزم أن يكون التعينات - التي من حيثها تنضاف الى الذات الاسماء و الصفات و الاحكام المسبوقة بتعين - هو مبده جميع التعينات و محتدها» چنان که در قبل از این متن در همین اصطلاح ۱۲۵۹ بیان شده، تمامی صفات و اسماء و احکام بر حق تعالی اطلاق نمی‌شود مگر از جهت تعینات. بنابراین متن فوق می‌گوید: اسماء و صفات و احکام به اعتبار تعینات بر ذات اطلاق می‌شوند؛ بنابراین پس از واژه «الذات» به ویرگول نیاز داریم و نیز علامت (-) که پس از «بتعين» ذکر شده، باید بعد از «الاحکام» بیاید تا «أن يكون» بی‌خبر نماند، و «مسبوقة» به جای المسبوقة - خبر آن يكون باشد.

و این در حالی است که مصحح واژه درست «مسبوقة» را در بخش اختلاف نسخ می‌آورد، و کلمه‌ی نادرست «المسبوقة» را در متن جا می‌دهد، که البته بخش دوم ایراد به اشکال نحوی نیز برمی‌گردد و نیز «هو مبداً جميع التعينات و محتدها» بنامه صفت «بتعين» می‌باشد، که این جمله بهتر بود میان (-) یا بعد از ویرگول واقع گردد.

و نیز در صفحه ۷۷ که صفات عبودیت را بر می‌شمرد، به صفت «استهزاء» می‌رسیم که در زمره صفات ضد عبودیت است، برای تصحیح این امر به لطائف الاعلام به تحقیق سعید عبدالفتاح رجوع شد که کلمه «استمداد» به جای «استهزاء» مشاهده شد.

استفاده فراوان و غیر مفید از علامت (-) که خواننده را در فهم متن دچار مشکل می‌کند، مثال ۱: اصطلاح ۳۱۲: بحيث يظهر له -: لذي الانتقح

...

مثال ۲: اصطلاح ۴۹۷: و يقال: جواهر العلوم و يقال: جواهر عوارف ار للمعارف -: و یکنی

۲-۶ . اشکال در نحوه ارجاع

در برخی موارد شماره‌ای در متن در بالای یک جمله واقع شده، اما در بخش پایانی کتاب خبری از مرجع آن جمله نیست. مثال ۱: شماره ۱۳۸ در باب التاء، که در پایان کتاب آمده: ۱۳۸ - راجع: الاصطلاح. مثال ۲: شماره ۱۸۸ در باب الخاء، که در پایان کتاب آمده: ۱۸۸ - راجع: الاصطلاح.

۲-۷ . اشتباه در شماره گذاری

گاهی یک یا دو مورد خطا در مکان قرارگیری شماره در متن و یا عدم شماره‌گذاری روی برخی واژه‌ها موجب تعداد چشمگیری از اشتباهات شده است. مثال: در صفحه ۱۸۸ به جای این که شماره روی «لم یتب» گذاشته شود روی «ثم» در کریمه «ثم تاب علیهم لیتوبوا» آمده است و این امر سبب شده که در باب التاء از شماره ۷۵۲ تا پایان این باب که عدد ۱۰۴۴ می‌باشد، تمامی ارجاعات نادرست باشد.

مجموعه رسائل و مصنفات

تألیف

شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشانی

(مؤلفه سال ۱۰۷۲۶ ق)

مقدمه، تصحیح و تعلق

محمد باقر زاده

شده‌اند:

«قال ابن عربی فی قوله: سرّین منفصلین عن ثلاثة أسرار من الفتوحات و هو منزل جمعسق و فيه علم الاتصال بمن و الانفصال عمّن و الانفصال و الاتصال فیهن و هو علم غریب یتضمّن الوجود کلّه و غیر الوجود، فانّ الموجود المقید، قد انفصل عن حال العدم و اتصل بحال الوجود، انفصال تریج و اتصال، و اما الوجود المطلق فانفصاله عن العدم اتصال ذاتی غیر مرجح، فمن علم هذا العلم، علم این کان و عمّن انفصل و بمن اتّصل».

ب) به مقدار اندک، مثال: صفحه ۷۶: «... صحّة و سقماً و لیناً...» که پس از «سقماً» واژه‌های و «رضی و غضباً و لذةً و المأ و راحةً و تعباً و شدّة» در چاپ تهران حذف شده است.

با امید به این که در چاپ بعدی اثر، توجه به نکات ذکر شده در نقد تصحیح، مثمر ثمر واقع شود.

و نیز در صفحه ۲۰۸ به خاطر عدم شماره‌گذاری روی واژه «باب» در سطر چهارم از شماره ۴ تا پایان باب الثاء همه نشانی‌ها نادرست است و برای تصحیح این کار خواننده با رویت شماره ۱۳۷ (به عنوان مثال) باید شماره ۱۳۹ اراده کند!!! که این نوع از اشتباهات درباب الحاء از شماره ۴۱۳ تا ۴۶۲ و در ابواب دیگر نیز به چشم می‌خورد.

۳. گزارش غیر جامع از نسخه‌ها و ذکر مقدمه لطائف الاعلام در مجموعه رسائل کاشانی

بهتر بود مصحح، شرح کافی از حیث تاریخ کتابت هر نسخه و مختصات ظاهری و کیفیت تحریر آنها را در مقدمه‌ای همراه اثر ذکر می‌کرد و نیز شایسته بود که مقدمه مصحح در باب روش تصحیح در ابتدای همین کتاب به چاپ می‌رسید نه در کتاب دیگر؛ هر چند که مؤلف هر دو کتاب یک شخص می‌باشد. زیرا ممکن است خواننده اثر، رسائل کاشانی را - که این موارد در مقدمه آن آمده - نداشته باشد. در این صورت توضیحاتی که برای استفاده از لطائف الاعلام ضروری است در اختیار وی نخواهد بود.

ذکر این نکته نیز شایسته است لطائف الاعلام کاشانی قبلاً توسط سعید عبدالفتاح نیز در ۱۹۹۶ چاپ شده است. وی در تصحیح این اثر از نسخه‌های دیگری بهره برده است که مصحح چاپ تهران در گزارش نسخه‌های لطائف الاعلام آنها را ذکر نکرده است. از این جهت تحقیق وی در معرفی اثر کامل نیست. همچنین اگر وی در تصحیح اثر از آن چاپ نیز استفاده می‌کرد بر اعتبار و ارزش کار خود می‌افزود و چه بسا کاستی‌های کار او این اندازه که هست، نمی‌بود.

لطائف الاعلام، تصحیح و تحقیق سعید عبدالفتاح، اختلافات فراوانی با چاپ حاضر دارد که برخی از آنها به طور کلی عبارتند از:

۱) اختلاف در اسامی اصطلاحات - مثال: اصطلاح ۴۵۳ چاپ تهران با نام «ثالث مراتب التمكن» آمده اما در تصحیح عبدالفتاح «ثبات القلب فی التقلب» ذکر شده است.

۲) اختلاف در اصطلاح دانستن برخی کلمات. مثال: اصطلاحات ۴۳۸، ۴۳۹ و ۴۴۰ در لطائف تحقیق سعید عبدالفتاح به عنوان اصطلاحاتی مستقل معرفی نشده‌اند، بلکه در ضمن اصطلاح توحید قرار دارند.

۳) اختلاف در برخی کلمات و ضمایر مثال: صفحه ۷۰ «غیر مشتت» که در لطائف الاعلام چاپ قاهره به صورت «غیر مشتمل» آمده است و...

۴) تفاوت در: الف) به مقدار زیاد، مثال: در اصطلاح ۱۳ چاپ تهران پس از کلمه «بالحق» که پایان توضیح اصطلاح است، سطرهای زیر حذف

پی‌نوشتها

۱. هدیه العارفین فی شرح اسماء المولفین من کشف الطنون - ج ۵ ص ۵۶۷
۲. الذریعه ج ۱۸ ص ۳۱۳
۳. الذریعه ج ۱۴ ص ۸۸
۴. هدیه العارفین ج ۵ ص ۵۶۷
۵. مجموعه رسائل و مصنفات کاشانی ص ۹۲
۶. اصطلاحات صوفیه کاشانی دکتر محمدکمال ابراهیم جعفری ص ۳
۷. مجموعه رسائل و مصنفات کاشانی ص ۷۸ - ۷۰
۸. معجم اصطلاحات الصوفیه تحقیق شاهین ص ۴۶
۹. اصطلاحات صوفیه دکتر ابراهیم جعفری ص ۲۱
۱۰. لطائف الاعلام ص ۶۲
۱۱. هدیه العارفین ج ۵ ص ۵۶۷
۱۲. الذریعه ج ۱۸ ص ۳۱۳
۱۳. لطائف الاعلام تصحیح سعید عبدالفتاح ص ۶۳ - ۶۲
۱۴. لطائف الاعلام ص ۴۶
۱۵. مجموعه رسائل و مصنفات کاشانی ص ۲۳۷
۱۶. تمهید القواعد ص ۷
۱۷. همان پاورقی سیدجلال الدین آشتیانی ۲۰۴ و ۲۰۳
۱۸. اسفار ج ۱ ص ۳۶
۱۹. همان ج ۱ ص ۳۳۶
۲۰. لطائف الاعلام ص ۳۵۸
۲۱. همان ص ۳۲۴ و ۳۶۸